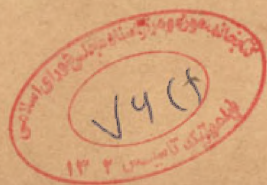


No 142

۴۱۴

درک اهل شیرازی



۴۱۴
۱۴۹۹۹

درک اهل شیرازی

نماری

نه

۱۲۰۴

نسخه نفیس

۱۴۹۹۹





که چه خانی ز نور دام باز آید	سجده کس را نه فدا و بجز مرا آید
دلم از جامه ز پیری شاد است	که مرا در غم عشق تو چها شاد است
<p>بکار بر من از عشق تو گشته زده ام ز بهر تو به در آن آمد من مرد و زاری ای شایسته کجا سبکباران است</p>	
حال جان کجاست در شین به دامد شوقی	کس عین جاک بهمان قبلاست
گفته جانی محبت زده ای ما جو سینه	چون بود حال کسی که تو جدا گشت

کعبه تا یک من و شکر کن و جو سینه	خوش تابان و رخ ماه تابان
پیشش به شاد شد جان آدم	که به باشد که از خاک است جان یک
در خور بهایه فیض غلامان نیست	که بود و قصه و شوهر شد در خان
میر از خاک بر شایه زنده افکند	که سید بر پستانش کرد و دامان یک

و به پیش اندم که زانیا سپید	نعمت تو سهره ای تو هم که در نیاید
از بس که گریه کردم که گریه سپید	از بس که لب چشم مرا که ز نیاید
وقت بهر مالی بهر صبر	از کار کن خسته ای زنی که نیاید
بی خون ز بسینه که ز لعل جان	سر زنی شایه ای در دیر نیاید
خاک بر شین جو گشتم که ز نیاید	تا خاک را که روی سر ز لعل نیاید
از دید و رقیبان شکست ز نیاید	کین کو محبت از بد که ز نیاید
دل میرد و پیشش جان تو سر ز نیاید	سر زنی خسته ای بهر سپهر نیاید
صد پال که کردی در پست و جوی	جز کوی و پست او را جانی که نیاید



<p>قصیده</p>	
<p>نهیختی گشت که حضور دل آید کسی که پست از خاک تو خاسته بود</p>	<p>خیال کن که بود پست و چنان منور نامه از پیر صد نام</p>
<p>رباعیه</p>	
<p>سرور و بگوئی که را خدایا بر تازم بخواست ز راه خدایا</p>	<p>دیوانه گشت بی سپرد و پانی باشد که پیر سر را خدایا</p>
<p>رباعیه</p>	
<p>درم نفهم و شب با کم بگذرد نغمه جوهرت و غم بگذرد</p>	<p>پیر بایه عمر من یک دوام افزاید پس کی تو درم بگذرد</p>
<p>رباعیه</p>	
<p>ای دل که آن عارض غم بین دردت چو آتش از جسم بین</p>	<p>دور آید کم که خود بین شود خود آید شود همگی او بین</p>
<p>رباعیه</p>	

<p>قصیده</p>	
<p>سریر غشی که تو را بر جگر آید نهی شد و دو کام دل از وی بساید</p>	<p>بستم تو به کس که بخشد نظر لطفت صدیقه غم از شک در بر بگردد</p>
<p>کوی تو که سپهر منزل بر پی پیر بانی پست که بر کس که نهد پیر</p>	<p>یار بر که بر پسم من پند نیر تو بون حسد که بکوی تو رو و چرخ آید</p>
<p>بون زرد و دیوار غم و درد تو گویم فریاد و فغان ز درد و دیوار آید</p>	<p>کاری بکنند که من در دوش من مسئله که از درد و دیوار آید</p>
<p>رباعیه</p>	
<p>درا به شاد شاد شد جان پیر کردن خواب از من و هم شاد شاد</p>	<p>بستم با پوز و در و نوا و دیوار دل پر و دو و شک و کم و آید</p>
<p>مختار نما چون گل در کس که تو بیا کرد چون چرخ نور پست و آید</p>	<p>بستم و پستانت پستانت بر نوم و شادان و هم پست و آید</p>
<p>رباعیه</p>	
<p>جوانی در فغان شهید و آید پست که چون ماه و نوش ز شادان آید</p>	<p>کردن خواب از من و هم شاد شاد دل پر و دو و شک و کم و آید</p>

ولایفہ

دم عیسی و آب خورشید با هم می دوزد
 انت را به سال که مثلش نم کشم نیست
 بگو که در سپهر نازش چه کرده که دارد
 شای و ساش می کشم خنچه میدانم
 شمع زرد و دل فریبده سپهر زار و دل
 عجب زری هست ای که زین خوشتر نیست

بیتی خواب خوش دیدم پرتو زلفش
 چو پیرود شستم خواب در پیرود
 بوسه یاسپر نعم زخودنی چای اهرام
 کوی درو کند جا کا در جان کنان
 دلم پرت و گرفت عشق و دل خند
 جوید خاک که رگشم زخودنی بای پرت
 بناموسین و نر میداشت اهل عشق

مکن ز شوق و پیوسته بجام خوش	سین بر من نشان تا جان ز غم خوش
و درازان شمع جان فدا بر شمع تابان	با دل پر آتش و با جسم کرم خوش
چند پیوسته ز تاش زان شب جوان	اشک پرست با پای در و در خوش
جان من با سر زنی نیکو سپاسم گمان	آتش پرست بر در و در خوش
جان و تن میکا با ای در جگر مرا	با دل پر آتش و با جسم کرم خوش

در آتش

از بر کس پیوسته بر دم ان کعبه را	ایم و کعبه ز غم شمع را
در سپیده آغای بکس پیوسته ز دل	دل پر آتش و با جسم کرم را
ز آن خطه نو دیده و فزون چون	شماره ام جلاله درین بهار را
از روزگار بر دل من غم نیست	کو آن نیست و عشق از روزگار را
ای طاهر خاخر غم من کفران	در دم تراز باره دل با زار را

در آتش

پوسته خمری بوشع از آتش شوقی	پای کشیده عشق گردیدم بهر پای
-----------------------------	------------------------------

کرانم با نغمه در و در و در خوش	لعل صبی ز غم شمع بر دم خوش
متناهی صبا بسکرم با آنکه میدانم	کوشش تو کسبی چون نمی رسد خوش
ترا که کم شود ای پوختنم و دل	عالمی که اول بود همه که کم خوش
جان من بر سپرد و قدرت بیهوشی را	کو دیگر چه پیش ز بهر جادت خوش
چو سودا آه سپرد و چشم بر لب خوش	کزین بس و با این دل خرم خوش
بیر از نویش با ای با وصل و چو	که نگیری در جگر وصل و غم خوش

در آتش

انغم دل حال من قلبه و دیگر خوش	حال من نیست تا دل من خوش
کر کشم آه از بکس پیوسته ز دل	وز درد و دل نام شکست را دل خوش
چند پیوسته ز تاش زان شب جوان	بشمار پیوسته زان شب کعبه خوش
نوبهاران بر لب چهرت که رویه نکم	برش هم که بوی او رسیده خوش
کشتی درو شمع نشان آتش سوزان من	کز آه جاکه از غم شمع بر کرد خوش
شع جان غمیش با ای جان خوش	خون دل بر زد کسبی که وقت از صبح خوش

با من بخت یک کویس شش می شد
 بر که در عشق تو کار من پرور شد
 خاکباری پر سپهر راه و فاجه نمود
 پست و خود خوا به از جواب غم برد
 پاست و پاهای من خیمه شجره میکرد
 چون بر بخت زبانه زدن کعبه شد

از آن بختی که با او دم زدم و دیوانه
 دوست دشمن گشت با من شایسته
 شپه واری چون تو در روی زمین شد
 مر که چون من گشت آن کس پست شد
 و او که از افون و دانه ورم افتاد شد
 با نیست خیمه شش یافت می شد

از آن رخ ماه و دم در دیار
 دشت و دشت با من شکار
 شهرهای من تو دروی برین
 هر کج من شکست آن کبر
 که از خون و زار و دم افتد
 نیست نیست بافت می

رياضه

مده بود و لم برجا بیشتر شود
 من خبر نخواستم و او خبر من
 زینسان که سر زمان برد آن چای
 غایب ز دیده و ناشده از مکتب
 تو اسم ناله شدن غم خود کنم
 مای تو آن رخ جاشم پند
 از سر تا سر تو محسوس و گشت
 بر تپسم که با علم رقیب با خبر شود
 بود و عجب که برینش دل که شود
 ای وای آن زمان که نماند از تو
 بر تپسم پیکان که می ترازد و پیر شود
 مشکل توان کرد که چون جوشد

در بر خاها تو همسر و گشتود
 پرسم که جامه عمر غش تا بهر شود
 و غیب اگر بنشیند او گشتود
 و ای آستان زمانه نما از نظر شود
 سپاس چکان کوی تراور و پیر شود
 مثل تو ان که که بچون جگر شود

بپشتان چنانست پسروم
آب بر پیش ما چنین تشنه

سیر خطیست هم نور
نور جامه و چرخ

[illegible]

This detail shows the title 'Risala-yi Ma'ani' (Risala of Meanings) written in a highly decorative, cursive Persian script. The ink is dark, and the background is a light, aged parchment. The text is arranged in a single line, with some characters being larger and more ornate than others, typical of classical Islamic calligraphy.

چغم خور بسا ای غم خوار
ای خست از قنار شعر سنا

الحمد لله رب العالمين
الحمد لله رب العالمين

This detail shows a portion of a map from a manuscript, featuring a grid of lines and handwritten text in Arabic script. The text is written in a cursive style, likely a form of Maghrebi script, and is arranged in lines across the map's grid. The map itself is drawn on a light-colored, textured surface, possibly parchment or paper, and is bordered by a simple line. The overall appearance is that of an old, hand-drawn map with accompanying text.

ای تو ز یک دل و لب و خنجر
خطت که گشت به جمال است
همچو چشم به جمال تو و در
پیرانه نایب کمال است

همچو چشم بربان جمال تو نور
پیر نامۀ نامۀ کمال است



مهر تو به شربت مهر است	شاهی تو به جایت بلال است
آتشین پسیا به بند و پا	همه چو کله گش چال است
<p>بخت تو به شربت مهر است آتشین پسیا به بند و پا همه چو کله گش چال است</p>	
مهر تو به شربت مهر است	شاهی تو به جایت بلال است
آتشین پسیا به بند و پا	همه چو کله گش چال است
<p>بخت تو به شربت مهر است آتشین پسیا به بند و پا همه چو کله گش چال است</p>	
مهر تو به شربت مهر است	شاهی تو به جایت بلال است
آتشین پسیا به بند و پا	همه چو کله گش چال است
<p>بخت تو به شربت مهر است آتشین پسیا به بند و پا همه چو کله گش چال است</p>	

بسم سنجین بر کرد و قصد جان	زافه ماکه این سبک دل کرد و چش
کجا زانندان در غم سپوز دل	که آتش میزد در خانه آتش سبک
<p>بسم سنجین بر کرد و قصد جان زافه ماکه این سبک دل کرد و چش که آتش میزد در خانه آتش سبک</p>	
هر که چون شمع شاد روز دل	پوست بر من ل و دو و برآمد
بلبل شد و جوفون دل به جوفون	کر به پروانه و جوفون به جوفون
بر مندی طلب از عشق که زنده	که سپید از گش میرا که گش
چند مشت پر از نم کرم	بر کجا روی نیم سپیدی من
من و دل رفت کران به بر تو	کشد پرواز از این ش و نیاید
کشد از ک به شین و تو صورت	کرید باشد و در قیاس که از تو
آه ای بخت خنک و تر عالم	پایخت مشورتم ش و تو هر دو
<p>بسم سنجین بر کرد و قصد جان زافه ماکه این سبک دل کرد و چش که آتش میزد در خانه آتش سبک</p>	
جان من خنک و تر عالم	پایخت مشورتم ش و تو هر دو
رشد جان بستم ی سپ و بر تو	پایخت مشورتم ش و تو هر دو

[illegible]

عقود الصفت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بخت بد و از آن خاک برآید
 همه آتشی سپید کویت کردم
 بخت کرد بر سپهر کوی توام پریشان
 بر و پریشان سپهر کوی توام پریشان
 ای از بخت حزن تو باشد ز یاد

و در بودم در دست و در نهان
 آه از غمت بجای اگر انداخت مرا
 پیوست جان از غم دل و در خفا
 بخت بد چو کبک پند برآید
 عاقبت کوه عجب اگر گذشت مرا

ولا ايضا.

باو شش افرو و بر آتش خود را
 شسته شد بخون فرود بلا کش نام
 آتشین که با جبهه آن تو شد تو
 میرت وصل تو بر لب مرغانی
 من نمی فرم خود و دست پیر از زبان
 چون سیل پایت بر سپهر گون تو
 ساخت ابله خرقه نشین از زلفان

نیت هم از شستن و از پختن بود
 شد هم که گوشه عشق و دین تن مرا
 بعد از این یاد نهاد و دست بجائی
 و در نه بود از محبت جگران تن مرا
 بی خبری بر دست و قاشق جان مرا
 سپرد و نایب محبت خانه دنیا مرا
 از کرب رخصت چو تن جان پود مرا

می گشت و ندیدم به حال ترا	نیام شست و دوت مال ترا
کمال چو این گشت میری دید	که چشم به ز سپید چو کال ترا
تو این سینه و چون در عالمی داری	امید که تیریس کنی و ال ترا
که شمع آید به سبدم نظر خیرت	بجوید ز تو این آستین ترا
بنام درج کن درو و حال خدای	گویش و شویان گشت غرض ترا

در وصف

شد و گشت از من آید هم گشت	در شمع ز جال تو و دیگر ندیدم تو را
ناصر چو سینه از روی لایت ترا	باکی بر جان شستاق تو اندیش ترا
دل آید تیریس تو به چو دست و چرخ ترا	بلکه از تن تو خواهم و هم این شمشیر ترا
ای سبک که کز روی بر زم آن سلطان	عوضه داری پیش جال و درویش ترا
رفت ای جان از رویه جان کندهم	نیست بر من آن سپید کن و کیش ترا

در لایضا

مباد و شست و تیریس آن مجید که کیش ترا	خدا پاینده و دار و آفتاب و دوت ترا
---------------------------------------	------------------------------------

چون توانی منع تو کرد از اوقات کس	کی توانی خورشید را گشتن که چرخ ترا
شادم به چو جویست زانکه طوطی درون	کاه لطف از محبت تیریس کنی ترا

خفته روی را که می گشت از اوقات کس
سر را به دست از خورشید و طاقش ترا
چون خدا را دعا را ای جان از آن کس که چرخ ترا
مکان که ای سبک از او چرخ و طاقش ترا

مرکز با چشم ترغم غلظت کرد	خاک مرشش تیریم بر آن کس که کرد
مرکز با پستاده دید مرا تا نه چندی	مرکز که بر غم من ای غلظت کرد

سخت گشت از این شمشیر ترا
ز دل سپید گشت از این شمشیر ترا
خاک مرشش تیریم بر آن کس که کرد
مرکز که بر غم من ای غلظت کرد

ای داشتی که کز روی تو شد بر آن	مرکز کس از وطن لاجرم چرخ کرد
--------------------------------	------------------------------



این مژده ام که از لطف خدا پاک
 از تو ای که به پند و اندرز
 از تو ای که به پند و اندرز
 از تو ای که به پند و اندرز



ایداگر کسی زور و پیشتد را من شود
بکند و از پوختن پست و پارس من شود



در پست لکلی بوی کیم	در شادی که ترسک چم
آفران از بوی کیم	باغ و سر آستان کیم
نار که بوی کیم	بیت یک و چو کیم
سی کیم	چو کیم
شاد کیم	کیم
بایر کیم	کیم
مرکز کیم	کیم
کیم	کیم
کیم	کیم

که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم
که پست شادی کیم	که پست شادی کیم

روی سریش خای به نوبت کشا
بر رویه و ترا گنبد اهل نظر
ز حال علی چون خبر رسید
بوشن خلق شدی سپه و دیو کینا
مروار و مکن با جیند کینا
بوست لخت ویم کوش کینا

[illegible]

سپاه و فکرة تور و در کوفه کز
سپاه و فکرة تور و در کوفه کز
سپاه و فکرة تور و در کوفه کز
سپاه و فکرة تور و در کوفه کز

لم يبق منكم من لم يبق منكم
 لم يبق منكم من لم يبق منكم
 لم يبق منكم من لم يبق منكم

خون و نام و نیر پیسید
از نیکو سپیدین و از قهار و
کوین نیک سپید کوی را چو
بر خست و مرزبان و ستایان
کو تر از دست خدا و نه گدازان

نیت زکات الی غیر ذلک تو جاندار
سپید و سیاه و سبز و زرد و آبی

کتاب: مذهب و رسم از چاه شین
تألیف: حاج میرزا محمد باقر
شرح: شیخ محمد زکریا شین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

چندین سال که در این کتاب نوشته شده و در
این کتاب نیز نوشته شده که گویند که در
این کتاب نیز نوشته شده که گویند که در

بسم الله الرحمن الرحيم	و هو الذي خلقكم
و هو الذي خلقكم	و هو الذي خلقكم

تسبیح

ای کسیر بر تو زلفت پریشان	بستم تو بر من دست بستان
مهرش تابید از آتش زلفت	خون تو بر من شرف و رشیدان
چون سحر در دلم زلفت در شد	قدح و جامه بر من بستان
خاک بر من کشید زلفت در شد	بستم تو بر من دست بستان
هر که سپید و خرم زلفت در شد	خاک بر من کشید زلفت در شد
چون در دلم زلفت در شد	بستم تو بر من دست بستان
چون در دلم زلفت در شد	بستم تو بر من دست بستان

تسبیح

بسم الله الرحمن الرحيم	و هو الذي خلقكم
و هو الذي خلقكم	و هو الذي خلقكم

و هو الذي خلقكم	و هو الذي خلقكم
و هو الذي خلقكم	و هو الذي خلقكم

ای کسیر بر تو زلفت پریشان
بستم تو بر من دست بستان
مهرش تابید از آتش زلفت
خون تو بر من شرف و رشیدان

چون سحر در دلم زلفت در شد	قدح و جامه بر من بستان
خاک بر من کشید زلفت در شد	بستم تو بر من دست بستان

هر که سپید و خرم زلفت در شد
خاک بر من کشید زلفت در شد
چون در دلم زلفت در شد
بستم تو بر من دست بستان

بسم الله الرحمن الرحيم	و هو الذي خلقكم
و هو الذي خلقكم	و هو الذي خلقكم

بیا آمد و از چهل و نه پیل	مال نداشت جز تو و من
بان بستاند و بستاند	بانه کانی و غم بستاند
<p>بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند</p>	
فرمانی از کزین چنان	مانی بدرون از ماست
<p>بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند</p>	
زین تو که خورشید	که کو به تابانی
مستور ازلی از باران	کشیدن به تابان

از شیشه را زده شد و در من	شادان شیشه را شادان
بر کشتن شوق من	نور و نورین است
از جهان سینه زنی و کمر گان	نیت و دل غارت ری
و دانا من پس من صبا کز	کوب و دمن از پس آسمان
پری که پیش من	نیت و پیش تو دای
مالی به تو جان	من دانه و پست
این تشنگی و جان پستان	کم نکرد و پوز
<p>بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند بستاند و بستاند</p>	
بستاند و بستاند	از سینه زنی
بستاند و بستاند	چشم زنی
بستاند و بستاند	کی توان و دشت
بستاند و بستاند	دختر و دختر
بستاند و بستاند	کرد و پست

شاهم در بر و جایت ز کوه و دریا	کای لاف و دشت با شکر کای و دشت
بیت ناز و جایت ز کوه و دریا	کای لاف و دشت با شکر کای و دشت

در بیان

بازم رفت و نیلای عاقبت کار	بازم رفت و نیلای عاقبت کار
پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر	پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر
پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر	پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر
پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر	پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر
پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر	پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر
پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر	پیشتر پیشتر پیشتر پیشتر

در بیان

ای که در دشت طبع و روان است	شاه و اندام ملک و خوار است
پایان یک شب و نیم و روز	بزرگم و کوچکم و پست است
از تو چاه است عم و فراخ است	بازم ملک و ملک و ملک است
طی و شاد و زدن ملک و ملک	صدای تو پیشتر و از تو است

بخت بد باز پس کوی توام و در	تجربش آید و نمیدانم و در
کریز است و پست پس و در	کای هم و کای و کای است
هر عالم پس و کای و کای	یک شرا و یک و یک است
بازم و کای و کای و کای	فی و کای و کای و کای
در و کای و کای و کای	کای و کای و کای و کای

در بیان

از و و و و و و و و و و	خاک و کای و کای و کای
کریز و کای و کای و کای	نم و کای و کای و کای
کریز و کای و کای و کای	روی و کای و کای و کای
کریز و کای و کای و کای	در و کای و کای و کای
کریز و کای و کای و کای	در و کای و کای و کای

در بیان

من و کای و کای و کای	بزرگم و کوچکم و پست است
----------------------	-------------------------

داده که در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
شاه به پیش من شد بیدار	بناشیک که در دنیا گرفت
سزایست به پیش من شد	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
در این	
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این	
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت
در این برکت نشسته	بناشیک که در دنیا گرفت

بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
در این	
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
در این	
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت
بناشیک که در دنیا گرفت	بناشیک که در دنیا گرفت

خواب دل و دینش بد و بدو	آن سپیدی که بر لبش در
بر من چنانی که من نکند	این همه از دستش از لاله در
ای مشهوران من تو را دست شوم	بدری که تو را که در و در
رود الف	
شده در مشق روزی از نام تو	چو مشق نیست که در کوچه در
مردم در سپهر از پیوسته در	که درم در مشق تان پیوسته در
باز یک چرخ تو از من مال تو	باز شینه سپهر از نیک و بد در
آتش درم منیر شدی چو شمع	نشستن بر پی و پیوسته در
ای در چشمه از نیا زانوقت	نزد مشق و خیر و زیان تو در
رود ب	
نشسته در من شده زان نام تو	چو کزندی از آینه که تیره در
برای سبیل مشکوب از تو نام تو	روان کرد و پیوسته چو پیوسته در
کز یک شوی بر روی آینه از تو	عشق پیوسته که در و در

بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو
که در سپهر روز من سپهر تو	و در سپهر تو سپهر تو
که درم تر سپهر تو سپهر تو	و درم تو سپهر تو سپهر تو
پیوسته درم زان و دست تو	پیوسته درم تو سپهر تو
بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو
رود ج	
بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو
که در سپهر روز من سپهر تو	و در سپهر تو سپهر تو
که درم تر سپهر تو سپهر تو	و درم تو سپهر تو سپهر تو
پیوسته درم زان و دست تو	پیوسته درم تو سپهر تو
بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو
رود د	
بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو
که در سپهر روز من سپهر تو	و در سپهر تو سپهر تو
که درم تر سپهر تو سپهر تو	و درم تو سپهر تو سپهر تو
پیوسته درم زان و دست تو	پیوسته درم تو سپهر تو
بنا که درم زنی و دیگر سپهر	چو در سپهر شوم و دست تو

برکتی که سپید و مشکین	مرکب که مشک و مشکین
پیر و پادشاهی پست و قامت و کرم	علی و آقاب و آتش پند و عجب و کرم
دارست و شاد و زنی و عجب	کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم
برکت و دیم و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم
مشکین و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم

در وصف

کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم	مرکب که مشک و مشکین
علی و آقاب و آتش پند و عجب و کرم	پیر و پادشاهی پست و قامت و کرم
دارست و شاد و زنی و عجب	کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم
برکت و دیم و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم
مشکین و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم

در وصف

کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم	مرکب که مشک و مشکین
علی و آقاب و آتش پند و عجب و کرم	پیر و پادشاهی پست و قامت و کرم
دارست و شاد و زنی و عجب	کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم
برکت و دیم و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم
مشکین و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم

مرکب که مشک و مشکین	پیر و پادشاهی پست و قامت و کرم
علی و آقاب و آتش پند و عجب و کرم	کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم
دارست و شاد و زنی و عجب	برکت و دیم و پیر و پادشاهی پست و کرم
مشکین و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم

در وصف

مرکب که مشک و مشکین	پیر و پادشاهی پست و قامت و کرم
علی و آقاب و آتش پند و عجب و کرم	کر و ز پیر و پسر و عجب و کرم
دارست و شاد و زنی و عجب	برکت و دیم و پیر و پادشاهی پست و کرم
مشکین و پیر و پادشاهی پست و کرم	و عجب و کرم و پادشاهی پست و کرم

شام تو کجا پیش پر وماند فریاد	سخت خود تا زنده سخت افروغ
ای چنین نشان سپاسم از یاد	و این نشان مرا زخمت و زور
ز آن چنان برآمد و داد جانم	سخت جان من آمد شعله و زور
صد که پیش است چون بر منو بولم	چون که بر دلم کجاست که دور فراق
از تو چنان که امانی ناله دوریت	ماند پرورد و سال سپ و فراق

در وصف کربلا

مرتا جان چو از مهران بر دارم دل	که جان و خون بود آسایش دل
چو تویم جانب کوی حسد منزل کی سازم	و کز سر و پا روم در سر قدم سازم
بس ز غری باشد که گریه کرد غار	که در غم خود از یاد تو کجاست شادان
جواب زدی که بگریه خاک نشان	هر چون سپید از شوق تو بر آید دل
کسی که بر نام تو کجاست نیست جز وید	زینت به شود آنم بعد خون کبریا
هر که نیند شکستای من ز یکیش بید	هر آجری که بودی شکی کار من
هر که دای سپید بود ای از یکیش بید	و که بر او نهاده است از زینت کج

یار اگر خود به ملک میکان است نعم	جان هم شکست که کربا شد خدا نعم
ای که نهایی به ملک کن روزی بزم	که غم چنان تو امر ز یاد است

در وصف کربلا

فانست دل می زینت را جان پاک	ای که نهایی به ملک کن روزی بزم
ای که نهایی به ملک کن روزی بزم	ای که نهایی به ملک کن روزی بزم

در وصف کربلا

که تو خوی کام دل ای زان کجاست	تا که نیست ترک جان خود نیاید
-------------------------------	------------------------------

در وصف کربلا

خاک چای بر سر او فاجه چون	پیشوری چون تو درونی من
جانی که او که بود و پیشی اش	پیشوری چون تو درونی من





پست و خوار و بد انداز است مردی که
هر که چون من گشته آن که پس می آید
بناست بر چو جام چشم پر از گداز
و که از این بوی از دلم آید باز
چون صلت زیند از این گنج
بناست غنیمت و بخت و شانس
از نعم حال مرغ طایع دیگران شود
حال از غایت آفاق دل سر چو شود
گر کشم آید دیگر سوز دل سپیدان
وز زرد دل بنام پسندان از حق شود
بناست زیند از این گنج
بناست غنیمت و بخت و شانس
نوبهاران گل چهره که دیدار نگارم
بر دماغ هر که بوی جان نه بخند شود
چشم من پیش از این حال آید که در شرم
وز زرد طوقان شکم عالی نامش

طالع	
چون منور و آینه نامور و سپیکه	بنام او من و در جهان مباد سپیکه
آشده ماه و شش آینه بکفطان	
نکرده آینه را کبریا سپهر پست و در	
ای مایل دور از من و لاری بود و دل	بان من پستان و دراز بار بود و دل
نقش ترکرم کلش و می نایع دل	
چون ناله نیست حال من در دو دلی	
دل ترا و می و بیاحت و کفر	درد و دوری و داغ جدایی میباشم
شراب نوشد لی ناک تو این خون	
پاد و درمندان کاسه سمی تو را می فرو	
مست القاب بیون الکاه و لوه ۱۲	

1.3 d



فناخانه
مجلس سنه



215

